



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۳ / آذر / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نواهی

مصادف با: ۱۷ ربیع الثانی ۱۴۴۱

موضوع جزئی: اجتماع امر و نهی - مقدمه نهم - اشکال امام خمینی به محقق خراسانی -

اشکال به امام خمینی

جلسه: ۴۲

سال یازدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بعد از بیان مقدمه هشتم و نهم از مقدمات بحث اجتماع امر و نهی، امام خمینی به محقق خراسانی اشکالی ایراد فرمودند. اصل اشکال امام خمینی به محقق خراسانی این بود که موضوع باب تعارض با موضوع باب تراحم کاملاً متفاوت است، در باب تعارض موضوع، خبران مختلفان است و در جایی که سخن از خبر است ملاک و مناط در اختلاف، عرف و فهم عرفی است، اما در باب اجتماع امر و نهی که ایشان آن را از موارد تراحم قرار داده، مسئله کاملاً متفاوت است، زیرا یک مسئله عقلی صرف است. محقق خراسانی در تلاش بود ملاکی برای فرق بین «اکرم العلماء» و «لا تکرّم الفساق» با «صل» و «لا تغصب» ارائه کند. گفتند: مورد تصادق در «اکرم العلماء» و «لا تکرّم الفساق» از موارد اجتماع امر و نهی نیست، بلکه از موارد باب تعارض است، زیرا ما وجود ملاک در هر دو را احراز نکردیم، همانطوری که در باب تعارض قاعده این است، در باب تعارض ملاک دو حکم احراز نمی‌شود، یک ملاک بیشتر وجود ندارد، منتهی باید بگردیم با مرجحات، یکی از این دو ملاک را مقدم کنیم و ترجیح دهیم. اما در مورد تصادق در «صل» و «لا تغصب» هر دو ملاک وجود دارد، هم ملاک «صل» و هم ملاک «لا تغصب». این ضابطه‌ای بود که محقق خراسانی برای فرق بین باب اجتماع امر و نهی و باب تعارض ذکر کردند.

امام خمینی در مقام اشکال فرمودند: اساساً این دو باب قرابتی ندارند تا با هم اشتباه شوند، زیرا این دو خبر مختلف که از نظر عرف متفاوت می‌باشند، اگر جمع عرفی بین آنها ممکن نباشد، تحت اخبار تعارض واقع می‌شوند و باید معامله تعارض با آنها کرد، اما در باب اجتماع امر و نهی و مورد تصادق نماز و غضب، اگر بین آنها جمع صورت گیرد، این یک جمع عقلی است ولی آن جمع عرفی است. پس در دو مثالی که محقق خراسانی بیان کردند، این دو باب اصلاً قرابتی ندارند که شما تلاش می‌کنید بین باب اجتماع امر و نهی و باب تعارض تفکیک کنید. این محصل اشکالی بود که امام فرمودند.

توضیح اشکال امام خمینی به محقق خراسانی

امام خمینی می‌فرماید: ما اساساً نیازی به احراز ملاکین نداریم، در باب اجتماع امر و نهی حتی اگر دو ملاک را احراز نکنیم باز هم با باب تعارض متفاوت است. توضیح ذلک:

اساس تعارض همانطور که اشاره شد به اخباری که در باب تعارض وارد شده بر می‌گردد. در باب تعارض روایاتی داریم که در آن راه‌هایی پیشنهاد شده که اساسش و موضوعش از عرف اخذ شده است، مثل بقیه ادله‌ای که در کتاب و سنت وارد شده است، عرف در مواجهه با خبرین متعارضین چه می‌کند؟ اگر بتواند بین این‌ها جمع می‌کند و اگر نتواند به سراغ مرجحات می‌رود، این یک روش

است که بین عرف در ارتباط با خبرین متعارضین وجود دارد. همین روش عرفی در اخبار تعارض نیز بیان شده است و با خبرین متعارضین با همین شیوه معامله می‌شود، زیرا موضوعش یک موضوع عرفی است، لذا جمعش نیز یک جمع عرفی است و اگر جمعش ممکن نبود سراغ مرجحات می‌رویم، اما «صل» و «لاتغصب» اساسا از نظر عرف متعارض محسوب نمی‌شوند. یعنی از ریشه بین «اکرم العلماء» و «لاتکریم الفساق» و بین «صل» و «لاتغصب» فرق است. «صل» و «لاتغصب» متعارض محسوب نمی‌شوند، زیرا حکم روی دو عنوان رفته که باهم هیچ ارتباطی ندارند، در «صل» وجوب روی نماز رفته و در «لاتغصب» نهی روی غصب رفته، پس از نظر عرفی مشکلی بین این دو نیست. حال اگر در یک مورد تصادق پیش بیاید، هرچند ملاک‌های آنها را احراز هم نکنیم باز عرف اینها را متعارض نمی‌بیند، اما در نظر عرف «اکرم کل عالم» و «لاتکریم الفساق» متعارض محسوب می‌شوند، زیرا در مورد اجتماع آن‌جایی که کسی عالم است و فاسق هم هست، نسبتشان عموم و خصوص من وجه است، لذا بعضا ماده اجتماع پیدا می‌کنند. در این مجمع‌العنوانین این دو دلیل با هم تعارض می‌کنند، «اکرم» دال بر وجوب اکرام است و «لاتکریم» دال بر حرمت اکرام است، اینجا حکم روی افراد رفته است، آنجا حکم روی عناوین رفته است، «اکرم العلماء» و «لاتکریم الفساق» حکم را روی افراد برده است نه عنوان، اما در «صل» و «لاتغصب» حکم روی عنوان رفته است و کاری به افراد ندارد، چون حکم اینجا روی افراد رفته، جمع عرفی بین این‌ها ممکن نیست، جمع عرفی بین اینها امکان ندارد، لذا باید ببینیم در اینجا در ماده اجتماع کدام را مقدم کنیم؟ می‌آیم سراغ «صل» و «لاتغصب»، اینجا حکم روی دو عنوان رفته است، عنوان «صلوة» و عنوان «غصب»، لذا کاری به احراز ملاک نداریم، ولو اینکه دو ملاک را احراز نکنیم، هیچ ارتباطی به باب تعارض ندارد.

خلاصه اشکال امام خمینی به محقق خراسانی

محقق خراسانی یک ضابطه برای فرق «صل» و «لاتغصب» با «اکرم العلماء» یا «اکرم کل عالم» و «لاتکریم الفساق» بیان فرمود. ضابطه این بود که در «صل» و «لاتغصب» ما ملاک این دو را احراز کردیم و این دو ملاک وجود دارد، منتهی بسته به این که قائل به جواز شویم یا اجتماع و نیز اینکه دلیل ما اجماع باشد یا ادله لفظیه (فروضی که محقق خراسانی گفتند) بالاخره در یک مسیرهایی امتناعیون و مجوزین با هم متحد می‌شوند، مسلکشان نتیجه‌اش در جایی نیز جدا می‌شود، ولی عمده این است که در اینجا ما می‌بینیم ملاک در هر دو وجود دارد و آن را احراز می‌کنیم، (راه احراز را گفتند، ضابطه را گفتند و گفتند که باید ملاک در هر دو وجود داشته باشد، کیفیت احراز ملاک را نیز توضیح دادند) اما در مسئله «اکرم کل عالم» و «لاتکریم الفساق» یک ملاک بیشتر وجود ندارد. امام خمینی در اشکال به محقق خراسانی می‌فرماید: این دو باب اساسا به دو وادی متفاوت مربوطند، در «صل» و «لاتغصب»، حکم روی دو عنوان رفته است که با هم ارتباطی ندارند، لذا از نظر عرف بین آنها اختلاف نیست ولو اینکه ما آن دو ملاک را احراز نکنیم ولی در «اکرم عالم» و «لاتکریم الفساق»، از نظر عرف بینشان اختلاف است، زیرا عموم خصوص من وجه هستند و عموم خصوص من وجه خودش از مصادیق و موارد تعارض محسوب می‌شود، لذا در این جا حتی اگر دو مناط و دو ملاک هم حاصل باشد، راهش همان راهی است که اشاره کردیم. پس در «صل» و «لاتغصب» ولو احراز الملائکین نکنیم و دو ملاک وجود نداشته باشد و احراز نشود، بین آنها از نظر عرف اختلافی نیست ولی در «اکرم کل عالم» و «لاتکریم الفساق» از نظر عرف اختلاف است ولو دو ملاک را احراز نکنیم، پس اصلا مسئله احراز الملائکین یا عدم احراز الملائکین در هیچ طرف قضیه دخیل نیست.

بر این اساس کأنه امام خمینی از اساس مقدمه هشتم و نهم را نفی کردند. زیرا تصریح می‌کنند به اینکه نزاع در اجتماع امر و نهی، مبتنی بر اینکه ما ملاک را در متعلق و جوب و حرمت احراز بکنیم نیست، زیرا محقق خراسانی تأکید داشت روی اینکه نزاع مبتنی بر احراز ملاک در هر دو است، ولی امام خمینی تصریح می‌کند که نزاع در اجتماع امر و نهی به هیچ وجه مبتنی بر احراز ملاک در هر دو نیست، پس محقق خراسانی مقدمه هشتم و نهم (که عرض کردیم قاعده‌اش این بود که این دو در هم ادغام شود زیرا کاملاً به همه پیوسته می‌باشند و مکمل یکدیگر هستند اما ایشان این دو مقدمه را تفکیک کرده است) را به این منظور منعقد کرده است که بین باب اجتماع امر و نهی و باب تعارض تفاوت و مرز ایجاد کند و مرزبندی کند و یک ضابطه‌ای برای بحث اجتماع امر و نهی ارائه دهد که این اجتماع در جایی است که ما، هم در متعلق امر و هم در متعلق نهی ملاک را احراز کرده باشیم، امام خمینی در نقطه مقابل ایشان فرمودند که اساساً اجتماع امر و نهی به هیچ وجه مبتنی بر احراز ملاکین در متعلق امر و نهی یا متعلق ایجاب و تحریم نیست، این در حقیقت از بین بردن اساس مقدمه هشتم و نهم است.

اشکال شیخنا الاستاد به امام خمینی

اشکال اول: درست است که در باب متعارضین مرجع عرف است، زیرا موضوع اخبار باب تعارض یا اخبار علاجیه تعارض بین الخبرین است، طبیعتاً وقتی سخن از خبر به میان می‌آید باید به عرف مراجعه کرد، مثل بقیه ادله و روایات و آیات، ما در هر دلیلی و هر آیه‌ای و هر روایتی که در آن موضوعی ذکر شده و حکمی برایش بیان شده است باید به عرف رجوع کنیم تا این موضوع برای ما روشن شود، این جا نیز در باب تعارض مثل سایر ادله به عرف رجوع می‌کنیم تا معنای تعارض و راه‌هایی که در آن ذکر شده است را بفهمیم اما اینکه برای فهم معنای تعارض بین الخبرین باید به عرف رجوع کنیم معنایش این نیست که به طور کلی هیچ حکم عقلی در باب تعارض وجود ندارد و اساساً مسئله‌ای صد در صد عرفی است و هیچ ارتباطی با عقل ندارد، نه اینطور نیست، چه ارتباطی دارد؟

آن جنبه عقلی که در باب تعارض می‌توان مطرح کرد (علاوه بر اینکه مرجعیت عرف را در مورد اخبار متعارض می‌پذیریم) بحث از مقتضای قاعده در باب تعارض است. در باب تعارض این بحث مطرح است که قاعده در خبرین متعارضین اقتضای تساقط دارد، یعنی ما باشیم و آن اخبار علاجیه را در نظر نگیریم، قاعده اولیه اقتضاء می‌کند که دو خبری که با هم متعارضند هر دو از اعتبار ساقط شوند. آن وقت ایشان می‌گویند: اینکه قاعده اقتضای تساقط می‌کند، حکم عقل است، عقل این را می‌گوید، عقل اقتضاء می‌کند که اگر دو خبر متنافی و متکاذب بودند، همدیگر را نفی و تکذیب کردند، هیچ یک از این دو ارزش و اعتبار ندارد، همین که پای عقل به باب تعارض باز می‌شود، چرا بگوییم این دو باب هیچ ارتباطی با هم ندارند؟ امام خمینی حرفشان این بود که مسئله تعارض یک مسئله مربوط به عرف است و مسئله تراحم یک مسئله‌ای است که مربوط به عقل است، عقل می‌بیند چون امکان امتثال هر دو وجود ندارد می‌گوید: اهم را مقدم کن، آن قواعدی که در باب تراحم ذکر شده است، آن عقلی است، تراحم یک مسئله عقلی است و آن نیز عرفی است.

ایشان در اشکال به امام خمینی می‌فرماید: اگر حداقل یک جنبه‌ای از مسئله تعارض را جنبه عقلی دانستیم، چرا این را از باب تراحم جدا کنیم و دیگر بگوییم اینها در ردیف هم نیستند؟ قرار دادن این دو در کنار یکدیگر و بودن این دو در کنار یکدیگر امکان این خلط و اشتباه را فراهم می‌کند. اینکه امام خمینی می‌فرماید: اصلاً این مربوط به یک باب است و آن مربوط به یک باب دیگر

کأنه می خواهد بگوید: امکان خلط و اشتباه نیست. ولی ایشان می گوید: این امکان وجود دارد و آن هم به این دلیل است که بالاخره در باب تعارض یک قضیه عقلیه وجود دارد.

اشکال دوم: اخبار علاجیه موضوعش خبران متعارضان می باشد، دو خبر اگر متعارض شدند طبیعتاً اخبار علاجیه برای ما راه گشا خواهد بود که چه کنیم، اما مسئله دلیلین متعارضین اعم از خبرین متعارضین است. یعنی تعارض اختصاص به خبرین متعارضین ندارد، زیرا گاهی دو دلیل که هیچ کدام خبر و روایت نیستند نیز با هم تعارض می کنند، (یا هر دو غیر خبر می باشند یا یکی خبر است و یکی غیر خبر) لذا اینکه ما به کلی بخواهیم این دو باب را به این کیفیت از هم جدا کنیم تمام نیست. غیر از خبر متعارضین هم می تواند ظاهر آیه باشد، چون کم نیست احکامی که از ظاهر یک آیه به دست می آیند یا از عقل استفاده می شود.

پس اخبار علاجیه ناظر به خبرین متعارضین می باشند در حالیکه موضوع ما می تواند شامل دلیلین متعارضین هم باشد، لذا امکان اینکه اینها در کنار هم قرار بگیرند وجود دارد.

(حال بحث درباره فرق بین تراحم و تعارض را باید مفصل بحث کنیم، بعضی از بزرگان از اینجا وارد شدند و فرق بین تعارض و تراحم را در پراگماتیک بیان کردند که اگر وارد آن شویم چند ماهی طول می کشد، که اساساً تراحم به چه معنا است و فرقی با تعارض چیست؟ بحث بسیار مفیدی است. ما نیز همین جا می توانیم این پراگماتیک را باز کنیم و وارد بحث تراحم شویم و فرقی را با تعارض مفصلاً بحث کنیم، منتهی بعد چند ماه باید برگردیم سراغ مقدم دهم، مقدمه نهم اجتماع امر و نهی را گفتیم، این باز کردن بابها در هر علمی چه در اصول و چه در فقه چه در تفسیر یا حتی حکمت و فلسفه پیش می آید، اینکه انسان به مناسبت یک بحث وارد یک بحث مفصل به ظاهر استطرادی در آن مسئله ولی از مسائل مهم شود خوب است ولی وقفه در جریان بحث پیش می آید. الان ما مقدمه نهم اجتماع امر و نهی را گفتیم، اگر الان بخواهیم وارد بحث تراحم شویم و برویم چند ماهی دوباره برگردیم مقدمه دهم را بگوییم و بعد نیز وارد اصل مسئله اجتماع امر و نهی شویم به نظر می رسد جالب نباشد. چون دوباره باید این مقدمات را یک به یک تکرار کنیم، زیرا بحث اجتماع امر و نهی اساسش مبتنی بر این مقدماتی است که گفته شده است، حال انهایی که پذیرفتیم، بالاخره مبتنیاً علی هذه المقدمات نتیجه می گیریم یا اجتماعی می شویم یا امتناعی و بعد بررسی حکم نماز در دار مغصوبه هم پیش می آید. حال ما این مسئله تراحم و تعارض را در یک وقت دیگری بحث می کنیم)

نتیجه در مقدمه هشتم و نهم این شد که محقق خراسانی ضابطه ای بیان کردند که امام خمینی به آن اشکال کردند و به اشکال امام خمینی نیز اشکال شد، حال آیا مقدمه هشتم و نهم قابل قبول است؟ یعنی نزاع مبتنی بر احراز ملاکین در متعلق ایجاب و تحریم است یا خیر؟

«والحمد لله رب العالمین»